



◀ قیمت اشتراك سالانه ▶

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

◀ قیمت تک نمره ▶

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولوایحی که موافقت با مسلك ماداشته باشد با

امضا پذیرفته میشود در طبع وعدم طبع

اداره مختار است یا کتبهای بدون آبر

قبول نخواهد شد

◀ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ▶

◀ عنوان مراسلات ▶

طهران خبابان علاءالدوله

محاذی مهمانخانه مرکزی

بخشیه ۲۸ جمادی الاخره ۱۳۲۵ هجری

۲۴ اسفند ماه سال ۱۲۷۶ نزد گردی پاریس

۷ ماه ژویه ۱۹۰۷ میلادی

شدید و دست از مرافقت کشیدند . و ما باز چون مقصد را بالاتر از حفظ مراتب دوستی مبدیدیم محلی بدین اقبال و ادبار نگذاشته و در راه پیروی حقیقت اینقدر از فداکار برابری نشمریدیم و به آندسته از ملت که غرض و مرضی نداشتند و روز نامه را چون دل پاک خودشان خالی از لوث تملق و طرفداری میخواستند تنزیه و تقدیس قلم خود را آشکار کرده بدم راسخ و قلب مطمئن با وجود و شوقی تمام پیش رفیقیم . بدان حد که بیکباره بدون التفات خودمان طوری عرصه از شش جهت مضیق و فراختای جهان بر ما تنگ شد که دیگر قدرت قدم از قدم بر داشتن نماند . یعنی چنانکه خاطر قاطبه اهل طهران مستحضر است و مردم بلاد اطراف نیز تا حدی مسبوقند امراض مفرضین از هر طرف بر ما محیط شد و حتی قلب بعضی از علمای عظام که از هر کدورتی موره و آئینه سرا یا نمای حقیقت است بواسطه غوغای عام از

البته خاطر مشترکین عظام ما بدرستی مسبوق است که روز نامه صور اسرافیل تا نمره شش بر حسب احکام شریعت مطهره الهی و اوامر حق و وجدانی بدون هراس و بیم و بی ملاحظه احدی از خودی و بیگانه شروع بانقاد اعمال سبیه و خرافات مضرة مملکتی گذاشت . در خودی بچشم بیگانه دید . و بزور کان روحانی را از این نقطه نظر بارو ساری ملکی فرقی نگذاشت و نفخه صور مجازی را با صور حقیقی هم آهنگ کرده و بمفاد کریمه (فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم) دوستی و دشمنی خویشی و بیگمانگی و بررگی و کوچکی را از نظر دقت گذاشته . و معایب و مفاسد را راجع بهر کس و مآشی از هر دسته و هبیت که بود بر نهج واحد عیب جوئی و نکته گیری کرد . بدرجه که دوستان صادق و یاران موافق نیز چون ما را از رعایت حق دوستی . و موافقت با رسوم و اخلاق معاصرین دور دیدند . همه از ما آزرده خاطر

ما تیره گردیده و خاطر اولیای دولت نیز باندازه **که** بحساب نیاید از ما رمید . آنوقت مثل مرشدی که از غلبه وجد و حال باز آید یا مستی که نسیم روح افزای سحری زحمت خواب و خماری از سرش بر باید بخود آمده و متحیر مانسیم که چرا با آنکه حق همیشه غالب است و حقایق فاتح . حقیقت ما در لباس مجاز جلوه کرد و صلاح و مسلم ما بصورت تهیج و شورش طلبی معرفی شد ؟ پس از غور و تأمل زیاد عاقبت چنین فهمیدیم که این قصور از خود ما بوده و غرض مفرض یا تحریک مدعی چندان در کار ما اثر تام و تمام نداشته است یعنی ملتفت شدیم که ما مسلمیات دنیای دانا و عالم را در مملکتی مثل ایران که هنوز بیکباب مدرسه عالی ندارد و جز معدودی از اهالی آن بی بیاره از حقایق نبرده اند از بدیهیات فرض کرده و همان طور که در حق یاره از علما نوشتیم دانسته های خود را در خور فهم همه دیدیم و از آن رو بدون هیچ گونه توضیحات لازمه آنچه را که مفید بحال ملت دانستیم بیان کردیم و با برادران وطنی خود بجهل مجمله مثل دو نفر مسبوق و مطلع گفتگو کردیم غافل از آنکه اگر معدودی محدود از مقاصد حقه ما مسبوق باشند جمعی غیر از فهم آن بکلی قاصرند و تحریک یک نفر مفرض و نسبت یک کله خلاف برای ضدیت ما تا همه جا همراه و حاضر میباشند . وقتی درک درد را نمودیم فوراً درصدد علاج برآمدیم و در نمره هفت و هشت روزنامه قسمتی از بیانات حقه خود را که بیاره از علمای اعلام مشتمله کرده بودند بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم و برائت ذمه کاغذ و قلم را خواستیم . اما تبیین قسمتی دیگر که از اولی بی اهمیت تر نیست هنوز بر عهده اداره باقی است و ما اینک پس از آنکه از مشترکین محترم خود اجازه میگیریم به تفصیل آن اجمال می برداریم و ضمناً بحضور مبارکشان عرض می کنیم که اگر درست دقت و ملاحظه فرمایند میدانند **که** ما در ضمن دفاع و مناظرات شخصی سر مشترکین را بی کلاه نگذاشته ایم بلکه در ضمن همین رد و ایرادها خیلی از حقایق مستوره و رموز مخفی را کشف کرده ایم که بدون این قسم اقدام ابداً دست نمیداد و اظهار یک کله از آن هم در قوه این روزنامه بلکه هیچ روزنامه دیگر در ایران نبود .

باری ما در نمره اول این روزنامه مقاله در تحت عنوان (دو کله خبانت) درج کردیم و در آن بطور وضوح کمال شاه پرستی خود را آشکار کرده و مظلومیت سلاطین دنیا را در مواقع انقلابات مبرهن نمودیم و اظهار کردیم که موافق صریح تواریخ عالم سلاطین عظام همیشه در این مواقع بی ظرف و منزله و مقدس بوده اند و آنچه را که شنیده و خوانده ایم از سیئات اعمال و زرا خائن هر دوره بوده که دامن اقدس پادشاهان وقت را آلوده است و اگر کسی راستی بنظر انصاف صد بار بمقاله مزبوره رجوع کند می بیند که از عبارات آن جز حجت و خلوص نسبت بخاکبای مهر اعتلای پادشاه جوانبخت **که** کار آگاه خودمان چیزی نمی طرأود و بلکه هر کله آن حاکی از یک دنیا شاه پرستی و یک جهان عی و شغف است که در دل خود سراغ داریم و مانند گوهی گرانها در خزانه قلب خود بذخیره نگاه میداریم . ولی باز همان وزرای خائن مندرجات این مقاله را در پیشگاه قدس بطور دیگر بیان نموده و بصریح قول جناب وزیر علوم خاطر مهر مظاهر ملوکانه را بقیام وجود بی بود این بندگان مکدر خواسته اند . در صورتیکه قصدماقصود از نگارش آن مقاله این بود که معروض داریم وزارت ارفی نیست و وزیر همیشه منحصر بخا نواده های مخصوص نمی باشد خاصه وقتی که پای قانون بمیان آید و ادارات منظم در کار باشد که در آنوقت شخص وزیر بمنزله همان مترس بستان خو اهد بود و ممکن است از احاد و افراد اهالی مملکت انتخاب شود . منتها با رعایت صحت اخلاق و اندازه از معلومات ضروری وقت . دیگر خواستیم بگوئیم زمان شاهنشاه سعید شهید نورالله مفرجه آنچه را که از سوء اعمال و خرابی دیدیم و آنچه را که در آن فاجعه عظمی مشاهده کردیم بحس و عیان از نتایج اعمال همین چند نفر وزیر محدود و معین بود که امروز باز بدون هیچ تغییر و تبدیلی بمسدهای اولیه خود مراجعت کرده و عیناً همان حقه بازیهای سابق را حرف بحرف تکرار می کنند آیما در کدام قسمت از این عرایض یک قدم از مقتضیات شاه پرستی دور افتاده ایم و در عرایض خالصانه ما چطور میتوان بگذرد خدشه کرد ؟ و آیا در استنطاقی که از رضای کرمانی همان ایام در حضور عموم خائنین دور شد و نسخه های متعدده آن در این شهر موجود است از صدر

تاذیل
جلوس
نگفت
کرد
ما وزارت
وزیر عد
افزوده
بزرگوار
که در عهد
ملت نمود
ماتوس
وبی معا
برهنه با
اند و هب
یست و
اعلی حضرت
که این ع
وبگذار
بگذرد و
میگوئیم
و ذیلا
وزرای
تصدیق
مستوراد



شوال
جواب
س

ناذیل جزئیات اعمال هانها که امروز براریکه حکمرانی جلوس فرموده اند دیده میشود ؟ و آیا خود او کراراً نگفت که اعمال این چند نفر مرابراین خطای بزرگ و ادار کرد ؟ بلی فرقی که آندوره باحلالدارد این است که حالا ما وزارت عدلیه منظمی هم پیدا کرده و یک وزیر ثالث باسم وزیر عدلیه برآن چند نفر اضافه نموده و تقمه برطنبور افزوده ایم . و امروز تقریباً شاهنشاه عادل و پدر بزرگوار تاجدار مالیرایان باآن همراههای خارج از بیان که درعهد شاهنشاه کبیر نسبت به استحکام اساس آزادی ملت نمودند و با مراسم ملوکانه که ازبدو جلوس مہمنت ماؤس خود شفاهاً و کتباً اظهار فرمودند به کلی تنها و بی معاون مانده ووزرای دوره شاهنشاه شهید انارالله برهنه باز مشغول همان کشتی گیری و یاری بازیهای سابق اند و هیچکس درتمام وسعت دربار ایران نیست که درتمام بیست و چهار ساعت یکدقیقه در فکر خدمت شخص شخص اعلیحضرت شاهنشاهی باشد . و ما هیچ تصور نمیکنم که این عرایض صادقانه ما را به پیشگاه اقدس راه دهند و بگذارند که این اوراق عشق و محبت از لحاظ انورشان بگذرد ولی ما آنچه مقتضای شاه پرستی خود میدانیم میگوئیم و مسؤولیت و جدانی خود را بانجام میرسانیم و ذیلا استنطاق را که از شخص سابق الذکر درمجلس تمام وزرای حاضره مانده محض مزید بصیرت قراءعظام نگاشته و تصدیق و تکذیب عرایض خود را بعداز خواندن مسطورات ذیل بانصاف صاحبان وجدان پاک میگذاریم این است صورت استنطاق .

✦ صورت استنطاق با میرزا محمد رضای ✦
 ✦ کرمانی پسر ملا حسین عقدائی که عجمالتابدون ✦
 ✦ صدمه و اذیت با زبان خوش تا اینکه قدر ✦
 ✦ تقریرات کرده است و مسلم است بعداز ✦
 ✦ صدمات لازمه ممکن است مکنونات ✦
 ✦ ضمیر خود را بروز بدهد ✦

سوال - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب - روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم

س - بحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج - روز دوم شوال ۱۳۱۳
 س - در راه کجاها توقف کردید
 ج - در بار فروش در کاروانسرای حاجی سپید حسین چهل و یک روز بواسطه بند بودن راه توقف کردم
 س - از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید
 ج - من بودم و شیخ ابوالقاسم
 س - شیخ ابوالقاسم کیست
 ج - برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنش هجده سال شغلش خیاطی است

س - او با شما بچه خیال حرکت کرد
 ج - برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادرش رابا دو نفر دیگر که میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسن خان هستند در اسلامبول گرفته که بایران بیاورند در طرابوزن توقف دادند . حالا نمیدانم آنها هستند یا نه
 س - بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .
 ج - خیر برادرش را که گرفتند بخیال برادر دیگرش که وطنش آنهاست بسمت وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر ته باغ لله است
 س - آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید بچه جرم و بچه نسبت گرفتند

ج - علاء الملک سفیر از قرار معلوم غرضی باین سه نفر داشت بجهت اینکه باو اعتنائی نمیکردند . چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانه مسلمان و آرامنه و فرنگی برای معلمی مراد میبکنند . هرکس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او میروند گفتند اینها خبر چینی میبکنند و در ایران مفسد بودند . باین جهات آنها را متهم کردند و گرفتند این تقصیر این دو نفر بود . ولی حاجی میرزا حسن خان بواسطه کفایت هائیکه گفتند بملایهای نجف و کاظمین نوشته است . و هم چو گفتند که این کاغذها بدست صدر اعظم آمده بود که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا سید جمال الدین و دستور العمل ایشان . غرض سفیر این بوده است که سبب شد جهت گرفتاری آنها

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم هم سفر دیگر هم داشتید و بعضی دستور العمل ها هم از طرف آقا سید جمال الدین

بشما داده شده بود تفصیل آن چه چیز است
 ج - غیر از ابوشیخ القاسم کسی با من نبوده است
 شاهد بر این مطلب غلامرضا آدم کاشف السلطنه است در
 قهوه خانه حاجی محمد رضا که در باطوم است و جمعی ایرانیها
 آنجا هستند غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی
 ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد چون
 در راه باطوم با باد کوبه چند پل خراب شده بود در
 قهوه خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم
 و در بین راه از تفلیس باین طرف جوانی ارومیه برادری
 دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیر خان
 است . میگفت برادرم درب خانه علاءالدوله منزل دارد
 در راه آهن بما برخورد با هم بودیم تا باد کوبه ابوالقاسم
 با کشتی (پشت وای) از سمت (اودون اوده) رفت که
 به عشق آباد و از خراسان بکرمان برود . و من و غلامرضا
 و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیر خان و برادرش باشند از
 باد کوبه بمشهد سر و از آنجا بیار فروش وارد شدیم
 بعد از رسیدن توی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا منزل
 انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت
 و رفت بباغ شاه منزل انتظام الدوله سه چهار روز بعد
 آمد در حالیکه لباس سفرش را پوشیده بامن مصافحه
 کرده روانه طهران شد و من در کاروانسرای حاجی سپید
 حین منزل کردم و امیرخان هم بفاصله یک شب در بار
 فروش ماند و روانه طهران شد والسلام .
 س - دستور العملی که میگویند از آنجا داشتید
 نگفتید .

ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حال
 سبب واضح است که از چه قبیل گفتگو میکنند . پروائی
 ندارد . میگویند ظالم هستند از این قبیل حرفها میزنند .
 س - پس شما از کجا بخیال قتل شاه شهید افتادید
 ج - از کجا نمخواهد . از کندها و بندها
 که بنا حق کشیدم . و چوبها که خوردم و شکم خود
 را باره کردم . از مصیبت ها که در خانه نایب السلطنه و
 در امیریه . و در قزوین . و در انبار . و باز در انبار
 بسم آمد . چهار سال و چهار ماه در زیر زنجیر و کند
 بودم و حال آنکه بخیال خودم خیر دولت را خواستم
 خدمت کردم . قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه

فضولی کرده بودم . اطلاعات خودم را دادم بعد از
 آنکه احضارم کردند .
 س - کسیکه با شما غرض و عداوت شخصی داشت
 در صورتیکه اینطور میگویند خدمت کرده باشید و از
 شما آنوقت علامت فتنه جوئی و فساد دیده نشده باشد
 حقیقت نداشت که در ازای خدمت بشما آنطور صدمات
 زده باشند پس معلوم است که در همان وقت هم در شما
 آثار بعضی فتنه و فساد دیده بودند .

ج - الحال هم حاضریم بعد از این مدت که طرف
 مقابل حاضر شده آدم بی غرضی تحقیق نماید که من
 عرایض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و
 دولت بعرض رساندم و از باب غرض محض حسن خدمت
 و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و
 غیره و . . . و . . . بعکس بعرض رساندم الحالم
 حاضریم برای تحقیق .

س - این ارباب غرض کجا بودند .
 ج - شخص پست فطرت فاجیب بی اصل رزل
 غیر لایق که قابل هیچ یک از این مراتب نبود آقای آقا
 بالا خان و کپل الدوله . و کثرت محبت حضرت والا آقای
 نایب السلطنه باو .

س - و کپل الدوله میگوید همان وقت با اسناد و کاغذ
 جات مفسده که بر همه کس معلوم شد شمارا گرفته است
 و اگر آنوقت شمارا نگرفته بود بموجب استنطاق که
 همان وقت بعمل آوردند این خیال را از همان وقت شما
 داشتید شاید همان وقت این کار را کرده بودید .

ج - پس در حضور و کپل الدوله معلوم خواهد شد .
 س - پس در صورتیکه شما اقرار میکنید که
 تمام این صدمات را و کپل الدوله برای تحصیل شئونات و
 نایب السلطنه برای حب باو بشما وارد آورده اند شاه
 شهید چه تقصیر داشت منتهی طلب را اینطور حالی ایشان
 کردند شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که
 سبب ابتلای شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم
 نمیکردید .

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد
 هنوز امور را با شتاب کاری بعرض او برسانند و تحقیق
 نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت عمر آن درخت .

و کپل الدوله . آقای عزیز السلطان . امین خاقان .
و این ارازل و اوباش بی پدر و مادر ها بیکه ثمره این
شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند چنین
شجره را باید قطع کرد که دیگر این نوع نمر ندهد .
ماهی از سرگنده گردنی زدم . اگر ظلمی میشد از
بالا میشد .

س - در صورتیکه بقول شما اینطور هم باشد در
ماده شخص شما و کپل الدوله و نایب السلطنه تقصیرشان بیشتر
بود شاه شهید که معصوم نبود و از منیبات هم خبر نداشت
یک آدمی مثل نایب السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر
بزرگ دولت مطلقا بعرض میرساند خاصه با اسنادیکه از
شما بدست آورده و بنظر شاه شهید رسانده بودند برای شاه
تردید باقی نماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف
انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر
کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستمید جواب را با
برهان باید ادا کنید .

ج - اسناد از من بدست نیامد الا اینکه در خانه
و کپل الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر دیگر
والی و یکی هم سیدی که یک وقت محض تعرض بصدر
اعظم عمامه خود را بر داشته بود و آنجا آتش افطار
مهمان بود و شاهد واقعه آن شب است که سند را قهر و
جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا
پیش نایب السلطنه بردند .

س - شما که آدم عاقلی هستمید و مبدانستید نباید
همچو سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه
گفتند .

ج - عنوان سند این بود . بعد از آنکه من
بأنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف
و مهمه است بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله نیاگو
قبل از وقت علاج بکنید . بنایب السلطنه هم گفتم
نودلسوز پادشاهی . تو پسر پادشاهی . تو وارث سلطنت
کشقی دولت بسنگ خواهد خورد و این سقف بسر
تو پائین خواهد آمد . دور نیست خطری بسلطنت
چندین هزار ساله ایران وارد شود یکدفعه این امت
اسلامیه از میان خواهد رفت . آنوقت قسم خورد که
من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است تو یک کاغذ

بین مضمون بنویس .
و که ای مؤمنین و ای مسلمین امتیاز تنباکو داده شد
با نیک ایجاد شد . (براموه) در مقابل مسلمین بر راه
افتاد . امتیاز راه اهواز داده شد . معادن داده شد
قد سازی و کبریت سازی داده شد . شراب سازی
داده شد . ماها مسلمانان بدست اجنبی خواهیم افتاد
رفته رفته دین از میان خواهد رفت . حالا که شاه ما
بفکر ما نیست خودمان غیرت کنید . اتفاق و اتحاد نماند
همت کنید در صدد مدافعه بر آید ، تقریباً مضمون کاغذ
همین است . چنین کاغذی بمن دستور العمل داد گفت
همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان خواهیم داد و
میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا در صدد
اصلاح بر آئیم . و نایب السلطنه هم قسم خورد که از
نوشتن این کاغذ برای تو خطری نخواهد داشت بلکه قرض
دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات
کند . آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفتیم بخانه و کپل الدوله
آنجا نوشته را باز هم قهر و جبر تهدید نوشتیم و قلم که نوشته
را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا بایشان داده
است . قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه
بمیان آورند سه پایه سر بازی حاضر کردند که مرا سخت
کنند بسه پایه به بندند که رفقای را بگو مجلسان کجاست
رفقای کیست ؟ هر چه گفتم چه مجلس . چه رفیق .
من با همه مردم راه دارم از همه اقوامی شنیدم حالا کدام
مسلمان را گیر بدهم مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر
وقت جان بازی است و موقع آن است که جانم را فدای
عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم چاقو و مقرض را
که از شدت خوشی و سرور فراموش کرده بودند که
نوی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود نگاه بجاقو
کردم رجیعی خان ملقت شد چاقو را برداشت مقرض
پای بخاری افتاده بود والی که رو بقبله نشسته دعا
میخواند گفتم شما را بحق این قبله و بحق این دعائیکه
میخوانید غرضتان چه چیز است در آن بین هم کاغذی
از نایب السلطنه بانها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت
و رو گذاشتند . والی گفت در این کاغذ نوشته که
حکم شاه است که مجلس و رفقای خودمان را حکماً بگوئید
و الا این اسباب داغ و درفش حاضر است و نازیانه موجود

است . من چون مقراض را پای بخاری دیدم بقصد اینکه خودم را بمقراض برسانم گفتم فرمائید بالای نخده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست . دست والی را گرفتم کشیدم بطرف بخاری خودم را بمقراض رساندم و شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد مابین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم . پس از آن مضطرب شدند بنای معالجه مرا گذاشتند زخم را بنحبه زدند دنباله همان مجلس است که چهار سال و نیم من بچاره بی گناه را که بخمال خودم خدمت بدولت کرده ام ازین محبس بان محبس از طهران بقزوین از قزوین بانبار درزیر زنجیر مبتلا بودم در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهة در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم من (نوروز علیخان قلعہ محمودی) نایب السلطنه و آقا بالاخان شده بودم

س - نوروز علیخان قلعہ محمودی که بوده .

ج - محمد اسمعیل خان وکیل الملک حاکم کرمان هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یک پادشاه و بکنفر یاغی بدوات جعل میکرد و مدتها هم باسم نوروز علیخان قلعہ محمودی دولت را مشغول کرده بود . هر وقت نایب السلطنه هم یک امتیاز نگرفته داشت مرا میگرفت . هر وقت وکیل الدوله اضافه مواجب و منصب میخواست مرا میگرفت . عیالم ملاق گرفت . پسر هشت ساله ام بخانه شاگردی رفت بچه شیر خواره ام بسر راه افتاد . دهمه اول بعد از دو سال محبس که از قزوین مارا مراجعت دادند ده نفر مارا مرخص کردند دو نفر از آن مهان که بابی بودند یکی یکی حاجی ملاعلی اکبر (شمرزادی) و دیگری حاجی امین بود قرار شد بانبار برند چون یکی از آن بابیهامایه دار بود بولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد اورا مرخص کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند . واضح است انسان از جان سیر میشود . بعد از گذشتن از جان هر چه میخواهد میکند و قتی که باسلامبول رقوم در جمع انسانهای عالم در حضور مردمان بزرگ شرح حال خودم را که گفتم بمن ملامت کردند که باوجود این همه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از دست ظالمین

خلاص نکرده باشم

س - تمام این تفصیلات را که شما میگوئید بسؤال اول من قوت میدهد از خود شما انصاف میخواهم اگر شما بجای شاه شهید میشدید نایب السلطنه و وکیل الدوله یک نوشته بان ترتیب پیش شما میاوردم و آن تفصیلات را بشما میگفتند جز اینکه باور کنید چاره داشتید یاخیر پس در اینصورت مقصر این دو نفر بودند و بقتل اولویت داشتند چه شد که بخمال قتل آنها بیفتادید و دست باین کار بزرگ زدید

ج - تکلیف بی غرضی شاه این بود که یک محقق ثالث بیغرضی بفرستند مهان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند چون نکرد او مقصر بود ساهاست که سبلا بظلم بر عامه رعیت جاری است مگر این سید جمال الدین این ذریه رسول صم این مرد بزرگوار چه کرده بود که بان افتضاح اورا از حرم حضرت عبدالعظیم عم کشیدند زیر جامه اش را پاره پاره کردند . آن همه افتضاح بسرش آوردند او غیر از حرف حق چه میگفت ؟

آن آخوند چلاق شیرازی که از جانب سید علی اکبر فال اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خنه اش کنند بعد سرش را ببرند من خودم آنوقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند . آیا خدا اینها را بر میدارد اینها ظلم نیست ؟ اینها تعدی نیست ؟ اگر دیده بصیرت باشد ملتفت میشود که در همان نقطه که (سید) را کشیدند در همان نقطه گلوله بشاه خورد . مگر این مردم بچاره و این یک مشت اهالی ایران و دایع خدای نیستند . قدری بیاترا از خاک ایران بیرون بگذارید در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بچاره ایرانرا می بینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کتیف ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند هر چه حال و کناس و الاغچی و مزدور در آن نقاط می بینید همه ایرانی هستند . آخر این گله های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم به بچه های خود بدهند و هم شما بدوشید نه اینکه متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارند گوشت بدنشان را بکلاشید گوسفندهای شما همه

رفتند و متفرق شدند بجهت ظلم همین است که می بینید
ظلم و تعدی محدود حساب چیست و کدام است و از این بالا تر چه
میشود گوشت بدن رعیت را میکنند بخورد چند جره باز
شکاری خود میدهند صد هزار تومان از فلان بیروت
میگیرند قبائل ملکیت جان و مال و عرض و ناموس يك
شهر و یا يك مملکتی را بدست او میدهند رعیت فقیر
و اسیر بیچاره را در زیر بار تعدیات مجبور میکنند که يك
مرد زن منحصر بفرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و
خودشان صد تا صد تا زن بگیرند و سالی يك کروپول
که باین خون خواری و بیرحمی از مردم میگیرند خرج
(عزیزالسلطان) که نه برای دولت مصرف دارد و نه
برای ملت و نه برای حظ نفس شخصی و غیره و غیره
و غیره . آن چیزهاییکه همه اهل این شهر میدانند و
جرات میکنند بلندگویند . حالا که این اتفاق بزرگ
بحکم قضا و قدر بدست من جاری شد بیکبار سنگینی از تمام
قلوب برداشته شد مردم سبک شدند دهها همه منتظرند که
پادشاه حاله حضرت و لبعهد چه خواهند کرد بعدالت و
رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر
اگر ایشان چنانچه مردم منتظراند يك آسایش و
کنایش بمردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت میشود
بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام
خلق فدوی ایشان میشوند و سلطنتشان قوام خواهد
گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار باقی خواهد بود . و
اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد . اما اگر
ایشان هم همان مسلک و شبهه را پیش بگیرند این بار کج
بمزل نمیرسد . حالا وقتی است که بمحض تشریف
آوردن فرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقتاً در این
مدت بشما بدگذشته است و کار بشما سخت بوده است آن
اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای
ما بر عدالت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امید
واری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاع
ریش سفیدان رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند
و در موعد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد .
هی محصل بی محصل نرود که يك تومان اصل را ده تومان
فروع بگیرد و غیره و غیره و غیره .

س - در صورتیکه واقماً خیال شما خبر عامه بود

ج - صحیح نکته مبرماید من چنانچه بشما قول
دادم بشرافت و ناموس و انصافیت خودم قسم میخورم که
بشما دروغ نخواهم گفت همعقد من در این شهر و مملکت
بسیار هستند در میان علماً بسیار و در میان وزرا بسیار و در
میان امرأ بسیار و در تجار بسیار و در میان کسبه بسیار و در
جمیع طبقات هستند شما میدانید و قتی که (سید جمال الدین)
در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در
طهران چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و ملاقات او رفتند
و مقالات او را شنیدند چون هر چه میگفت لله و محض
خیر عامه مردم بود همه کس مستفید و شفیفته مقالات او
شد و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید
مردم بیدار بودند هوشیار شدند حالاهم کس با من هم
عقد من است ولی بخدای قادر متعال که خالق سید جمال
الدین و همه مردم است قسم از این خیال من و نیت کشتن
شاه احدی غیر از خودم و سپید اطلاع نداشتند سپید هم
در اسلامبول است هر کاری با او میتوانید بکنید . دلپش
هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با
احدی میگفتم حکماً منتشر میکرد و مقصود باطل میشد
و انگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست
عنصرند و جب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه
گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط
اصلاح اوضاع بود و ابدأ خیال کشتن شاه و کسی در میان

نبود چقدر از این ملکها ودولهها رسالطنهها که با قلم و
 قدم و درم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همه جا حاضریم
 همینکه دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار
 کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم
 چنانچه بجهت همین کهمان سر اگر بعد از خلاصی یک دور
 میزدم مبالغی میتوانستم از آنها بون بگیرم ولی چون دیدم
 نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست پیش
 احدی دراز نکردم .

س - در میان اشخاصیکه دفعه اول باسم همخجالی
 و همدستی شمشادند گویا (حاجی سباح) از همه بر ماده تر باشد
 ج - خیر حاجی سباح مرد مذذب خود برستی
 است ابدأ بمقصود ما کمک و خدمتی نکرد و او ضمناً آب
 کل میبرد که برای (ظل السلطان) ماهی بگیرد و خبائش
 این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و (امین الدوله)
 صدر اعظم و خودش مکنتی پیدا کند چنانچه حالا قریب
 شانزده هزار تومان در (محلات) ملک دارد همان اوقات
 سه هزار تومان از ظل السلطان باسم سپید جمال الدین گرفت
 نصد تومان به سپید داد باقی را خودش خورد .

س - شما قبل از اینکه اقدام باین کار بکنید ممکن
 بود که بعد از خلاصی دست رس داشتید خودتان را بیک
 نائی به بندید مثل صدر اعظم چنانچه معمول به اهل ایران
 ماست که در وقت تعدی به بست میروند و متحصن
 میشوند و حرف حسابی خود را عاقبت میگویند و رفع
 تعدی از خود میکنند شما هم میخواستید این کار را
 بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمیشد آنوقت
 دست باین کار میزدید کشتن یک پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست

ج - بلی انصاف نیست از برای گوییده این کلام
 بتوهم اینکه در دفعه نائی من رفته بودم عرض حال خود
 را بصدارت عظمی بگفتم باز نایب السلطنه مرا گرفت و
 گفت چرا بمنزل صدر اعظم رفتی وانگهی شما همه میدانید
 همین که پای نایب السلطنه در یک مسئله در میان میامد
 صدر اعظم و دیگران ملاحظه میکردند و جرات نمیکردند
 حرف بزنند اگر هم حرف میزدند شاه اعتنا نمیکرد .

س - این طباچه شش لول بود که داشتی .

ج - خیر پنج لول روسی بود .

س - از کجا تحصیل کردید .

ج - در (بارفروش) از شخص مپوه خریکه
 برای (بادکوبه) مپوه حمل میبرد سه تومان و دو هزار
 بانضمام پنج فشنگ خریدم .

س - آنوقت که خریدید همین نیت خریدید .

ج - خیر برای مدافعه خریدم بخیال نایب السلطنه
 بودم .

س - در اسلامبول آنوقتیکه در خلاصت (سپید)
 شرح حال خودتان را میگفتید ایشان چه جواب مفرمودند .

ج - جواب مفرمودند باین ظامها که تو قفل
 میکنی که بتو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را
 کشته باشی چه جان سخت بودی و حب جبات داشتی باین
 درجه ظالمی که ظلم کند کشتی است .

س - با وجود این امر مصرح سپید پس چرا او را
 نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصر
 الدین شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس
 باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را اینست
 که بتصورم آمد اقدام کردم .

س - من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی
 شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه بگردش
 میامده است اینکار را میخواستی بکنی .

ج - خیر من همچو اراده نداشتم و این حرف
 حرف من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد
 آمد و این قوه را هم در خود نمیدیدم . روز پنجشنبه
 شنیدم که شاه بحضرت عبدالعظیم میاید در خیال دادن
 عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بخوایم عریضه را
 هم نوشته در بغل داشتم و رفق در بازار منتظر صدراعظم
 بودم از خیال دادن عریضه منصرف شدم و بیکمرتبه باین
 خیال افتادم ورقم منزل طباچه را برداشتم آمدم از درب
 سزاده (حمزه) رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه
 تا اینکه شاه وارد شد آمدم توی حرم زیارت نامه مختصری
 خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یک
 قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طباچه
 را آتش دادم .

س - بقیه دارد

س - اخطار

محل فروش و توزیع هفتگی صور اسرافیل در کتابخانه تربیت است



مدیر
 طهرانی
 محاذی
 نجشبه
 افروردیه
 ۱۵

(۱)
 کامل قان
 خواهشم
 وکلای یا
 در بلاد
 نداریم
 که بدانند
 نامه ممکن
 بچرند بر
 بعد تلافی

فاجعه عفر
 تقریباً
 اعتدالیه